

# نخستین دولت‌های ایرانی پس از اسلام

---

سرشناسه: جعفری، محسن، ۱۳۶۳ شهریور -  
عنوان و نام پدیدآور: نخستین دولت‌های ایرانی پس از اسلام: طاهریان تا  
آل‌بویه/محسن جعفری.  
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۲.  
مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص.  
فروست: مجموعه تاریخ ایران زمین؛ ۵.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۵۰۶-۱  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: کتابنامه.  
یادداشت: نمایه.  
عنوان دیگر: طاهریان تا آل‌بویه.  
موضوع: ایران - تاریخ - پس از اسلام، قرن ۳ - ۱۳ق.  
موضوع: Iran -- History -- Islamic era, 821-1794  
رده‌بندی کنگره: DSR ۶۰۰  
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۴۵۱  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۴۳۷۲۸۹

---



# نخستین دولت‌های ایرانی پس از اسلام طاهریان تا آل بویه

محسن جعفری





انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

\* \* \*

محسن جعفری

نخستین دولت‌های ایرانی پس از اسلام

طاهریان تا آل بویه

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

زمستان ۱۴۰۲

چاپ سروش

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۵۰۶-۱

ISBN: 978-622-04-0506-1

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

## فهرست

پیشگفتار.....	۷
سالشمار رویدادهای مهم.....	۹
۱. ایران زمین در قلمرو خلافت .....	۱۱
۲. طاهریان، نخستین دولت ایرانی پس از اسلام.....	۳۹
۳. صفاریان، رویگرزادگان سیستانی .....	۴۹
۴. سامانیان و رنسانس فرهنگی ایران زمین.....	۵۹
۵. زیاریان، جنگاوران ناکام.....	۷۱
۶. آل بویه، شیعیانی از دیلم.....	۸۱
۷. زبان فارسی نو (دَری)، از پیدایش تا شکوفایی .....	۹۵
۸. فرهنگ و تمدن ایرانی در دورهٔ نخستین دولت‌های ایرانی .....	۱۱۱
۹. معماری و هنر در دورهٔ نخستین دولت‌های ایرانی .....	۱۲۳
برای مطالعهٔ بیشتر .....	۱۳۳
منابع.....	۱۳۵
نمایه.....	۱۳۹



## پیشگفتار

فتوحات عرب‌های مسلمان در سده هفتم میلادی از رویدادهای بسیار مهم و تأثیرگذار تاریخ جهان است؛ آن‌ها در مدت کوتاهی دو دولت نیرومند ساسانی و روم شرقی (بیزانس) را شکست دادند و قلمرو پهناوری از خراسان تا مراکش را به تصرف خود درآوردند. در پی آن، وضعیت دینی و فرهنگی این سرزمین‌ها دچار تحولات بنیادینی شد که سرنوشت تاریخی آن‌ها را برای همیشه دگرگون کرد.

بیشتر خلفای عرب به‌ویژه خلفای اموی چندان دغدغه گسترش دین اسلام را نداشتند، ولی با سیاست کوچاندن عرب‌ها به سرزمین‌های تصرف‌شده و تحقیر فرهنگی شکست‌خوردگان زمینه گسترش زبان و فرهنگ عربی را فراهم آوردند. در نتیجه این سیاست، مردم تمدن‌های کهن در سرزمین‌هایی چون عراق، سوریه، مصر، لیبی و تونس امروزی هویت فرهنگی کهن خویش را برای همیشه از دست دادند و از نظر زبانی و فرهنگی عرب شدند؛ سرزمین‌هایی پهناور از اقیانوس اطلس تا اروندرود که امروزه شامل یازده کشور با بیش از ۳۰۰ میلیون نفر جمعیت می‌شود.

ایران تنها تمدن کهنی بود که در دو سده نخستین پس از اسلام بخشی از قلمرو خلافت بود ولی امروزه بخشی از «جهان عرب» نیست؛ مردم آن همچنان پیوندهای استواری با هویت باستانی خویش دارند و فارسی زبان اداری، آموزشی و فرهنگی آنان است. این استثنای شگفت‌انگیز پرسش‌های تاریخی بسیاری به همراه داشته است: چه شد که ایرانیان دین اسلام را پذیرفتند ولی زبان و فرهنگ عربی را نپذیرفتند؟ فرهنگ ایرانی چگونه در برابر تندباد بنیادکن فرهنگ عربی دوام آورد و خود را با ارزش‌ها و آموزه‌های اسلامی سازگار کرد؟ زبان فارسی چگونه خود را از زیر سایه سنگین زبان عربی بیرون کشید و به یکی از زبان‌های ادبی مهم جهان تبدیل شد؟ و از همه مهم‌تر، کدام عوامل سیاسی و فرهنگی سبب شدند ایرانیان ایرانی بمانند در حالی که دیگر اقوام کهن در عراق و سوریه و شمال آفریقا عرب شدند؟

کتابی که پیش روی شماست کوشیده با بررسی تاریخ ایران در چهار سده نخستین پس از اسلام به ویژه دوره فرمانروایی دولت‌های ایرانی پاسخی برای این پرسش‌های مهم بیابد. در فصل نخست این کتاب حدود دو سده فرمانروایی خلفای عرب بر ایران و جنبش‌های سیاسی و فرهنگی ایرانی این دوران را بررسی خواهیم کرد. در فصل‌های دوم تا ششم گزارشی از چگونگی برآمدن دولت‌های ایرانی و تأثیر هر یک از آن‌ها در استقلال سیاسی و فرهنگی ایران ارائه خواهیم کرد. فصل هفتم به چگونگی پیدایش زبان فارسی نو و چالش دو زبان فارسی و عربی در سده‌های نخستین پس از اسلام اختصاص دارد، و در فصل‌های هشتم و نهم نیز دستاوردهای فرهنگی و هنری دولت‌های ایرانی را بررسی کرده‌ایم.

این پنجمین عنوان از «مجموعه تاریخ ایران زمین» است که هدف اصلی آن آشنا کردن عموم ایرانیان با تاریخ و تمدن کهن ایرانی است و می‌کوشد پلی باشد بین علاقه‌مندان غیردانشگاهی و کتاب‌های پژوهشی دانشگاهی. در این مجموعه کوشیده‌ایم، با بهره بردن از بهترین و به‌روزترین پژوهش‌های دانشگاهی، گزارشی دقیق و علمی با زبانی روان و غیرتخصصی از تاریخ ایران به خوانندگان گرامی ارائه کنیم و برای دوستداران جدی‌تر تاریخ ایران دری به سوی آثار تخصصی‌تر و جهان‌زیبای ایران‌شناسی بگشاییم. با وجود همه کوشش‌های نویسنده، بی‌گمان این کتاب خالی از ایراد و اشتباه نیست. بنابراین از همه خوانندگان به‌ویژه استادان و دانشجویان تاریخ می‌خواهم دیدگاه‌های خود را از راه رایانامه [mohsenjafary@yahoo.com](mailto:mohsenjafary@yahoo.com) با نگارنده در میان بگذارند. امیدوارم خوانندگان این کوشش ناچیز یکی از فرزندان این مرزوبوم را پسندند و با همراهی آنان دیگر عنوان‌های این مجموعه نیز با بهترین کیفیت منتشر شود و در اختیار دوستداران تاریخ و فرهنگ ایران قرار گیرد.



## سالشمار رویدادهای مهم

- ۲۱ ه.ق: ساسانیان در جنگ نهاوند (فتح الفتوح) شکست می‌خورند.
- ۳۱ ه.ق: یزدگرد سوم واپسین پادشاه ساسانی در نزدیکی مرو کشته می‌شود.
- ۲۱-۳۲ ه.ق: گسترش فتوحات اعراب مسلمان؛ بیشتر قلمرو ایران به قلمرو خلافت افزوده می‌شود.
- ۷۵ ه.ق: حجاج بن یوسف سردار ستمگر اموی به فرمانروایی عراق و سرزمین‌های شرق خلافت گماشته می‌شود.
- ۸۲ ه.ق: به فرمان عبدالملک بن مروان، خلیفهٔ اموی، دفاتر دیوانی از فارسی میانه به عربی ترجمه می‌شود.
- ۹۸ ه.ق: اسپهبد فرخان بزرگ حملهٔ امویان به طبرستان را ناکام می‌گذارد.
- ۱۲۹ ه.ق: آغاز خیزش ابومسلم خراسانی و سیاه‌جامگان برضد امویان.
- ۱۳۱ ه.ق: سیاه‌جامگان در نبرد نهاوند لشکریان اموی را شکست می‌دهند و آنان را از ایران بیرون می‌رانند.
- ۱۳۳ ه.ق: ابومسلم خراسانی با توطئهٔ منصور، خلیفهٔ عباسی، کشته می‌شود.
- ۱۳۶-۱۶۳ ه.ق: شورش‌های پیاپی به خونخواهی ابومسلم در شرق ایران برپا می‌شود.
- ۱۴۲ ه.ق: لشکریان عباسی با نیرنگ وارد طبرستان می‌شوند و دودمان اسپهبدان دابویه را برمی‌اندازند.
- روزیه پسر دادویه (معروف به ابن مقفع) بزرگ‌ترین مترجم کتاب‌های ایران باستان با توطئهٔ عباسیان کشته می‌شود.
- ۱۷۰ ه.ق: دودمان ایرانی برمکیان مقام وزارت هارون‌الرشید را به دست می‌آورند.
- ۱۸۷ ه.ق: هارون‌الرشید دودمان برمکیان را برمی‌اندازد.
- ۱۹۸ ه.ق: مأمون با کمک فضل بن سهل وزیر و طاهر ذوالیمینین سردار ایرانی‌اش به خلافت می‌رسد.
- ۲۰۲ ه.ق: فضل بن سهل با توطئهٔ مأمون کشته می‌شود.
- ۲۰۷ ه.ق: طاهر ذوالیمینین در خراسان اعلام استقلال می‌کند و نخستین دولت ایرانی پس از اسلام را بنیان می‌گذارد.
- ۲۱۳ ه.ق: عبدالله بن طاهر نیرومندترین امیر طاهری به فرمانروایی می‌رسد و نیشابور را به پایتختی برمی‌گزیند.
- ۲۲۳-۲۲۶ ه.ق: بابک خرمدین و مازیار و افشین، سرداران ایرانی، با توطئهٔ معتصم خلیفهٔ عباسی کشته می‌شوند.
- ۲۴۷ ه.ق: یعقوب لیث صفاری دولت صفاریان را در زرنگ سیستان پایه‌گذاری می‌کند.
- ۲۵۳ ه.ق: محمد بن وصیف نخستین شعر فارسی را با تشویق یعقوب لیث می‌سراید.

۱۰ / دولت‌های ایرانی پس از اسلام، طاهریان تا آل بویه

- ۲۵۹ ه.ق: یعقوب لیث نیشابور را تصرف و دولت طاهریان را سرنگون می‌کند.
- ۲۶۱ ه.ق: دولت سامانی در فرارودان استقلال می‌یابد.
- ۲۶۲ ه.ق: یعقوب لیث در نبرد دیرالعاقول از لشکریان خلیفه عباسی شکست می‌خورد و چند ماه بعد از دنیا می‌رود.
- ۲۸۷ ه.ق: عمرو لیث صفاری در نبرد بلخ از امیر اسماعیل سامانی شکست می‌خورد.
- ۲۹۵ ه.ق: رودکی، پدر شعر فارسی، به دربار سامانیان می‌پیوندد.
- ۳۰۱-۳۳۱ ه.ق: فرمانروایی امیر نصر دوم، اوج شکوفایی سیاسی و فرهنگی دولت سامانی.
- ۳۱۹ ه.ق: مرداوید دولت زیاریان را در قزوین بنیان می‌گذارد و نخستین دولت مستقل ایرانی را در غرب و مرکز ایران پدید می‌آورد.
- ۳۲۲ ه.ق: امیر علی بویه شاخه فارس دودمان بویه را در شیراز بنیان می‌گذارد.
- ۳۲۳ ه.ق: مرداوید با توطئه خلیفه عباسی در اصفهان کشته می‌شود.
- ۳۳۱ ه.ق: امیر حسن بویه ری را تصرف می‌کند و شاخه جبال آل بویه را بنیان می‌گذارد.
- ۳۳۴ ه.ق: امیر احمد بویه بغداد را تصرف می‌کند و شاخه عراق آل بویه را بنیان می‌گذارد.
- مستکفی بالله خلیفه عباسی، که در صدد توطئه بر ضد آل بویه بود، به شکل تحقیر آمیزی از خلافت برکنار می‌شود.
- ۳۳۸ ه.ق: فناخسرو و عضدالدوله نیرومندترین امیر آل بویه به قدرت می‌رسد.
- ۳۷۰ ه.ق: فردوسی توسی شاعر بزرگ ایرانی سرایش شاهنامه را آغاز می‌کند.
- ۳۸۹ ه.ق: ترکان قراخانی با حمله به بخارا دولت سامانی را سرنگون می‌کنند.
- ۴۰۰ ه.ق: فردوسی سرایش شاهنامه را به پایان می‌رساند.
- ۴۲۰ ه.ق: محمود غزنوی با حمله به ری حکومت شاخه جبال آل بویه را برمی‌اندازد.
- ۴۴۸ ه.ق: طغرل سلجوقی حکومت بازماندگان آل بویه در عراق و فارس را برمی‌اندازد.

## ایران زمین در قلمرو خلافت

شکست در جنگ نهاوند (۶۴۲م/۲۱ه.ق) نقطه پایانی بر شاهنشاهی ساسانیان و موجودیت سیاسی ایران شهر بود، زیرا پس از این شکست راه پیشروی لشکریان خلیفه دوم به سرزمین‌های ایرانی هموار شد. یزدگرد سوم، واپسین پادشاه ساسانی، حدود ده سال نومیدانه کوشید از پیشروی عرب‌ها در ایران شهر جلوگیری کند، ولی فرمانروایان خودسر محلی اعتنایی به این شاه آواره نداشتند و وی سرانجام در سال ۶۵۱م/۳۱ه.ق با توطئه یکی از آنان در نزدیکی شهر مرو کشته شد (برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به کتاب چهارم این مجموعه: ساسانیان، فرمانروایان ایران شهر).

با پایان یافتن کار دولت ساسانی، دوره فرمانروایی ۱۸۶ ساله خلفای عرب بر سرزمین‌های ایرانی آغاز می‌شود. این دوره را بر پایه تحولات سیاسی و فرهنگی ایران می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: ۱. دوره فتوحات (۲۱-۶۵ه.ق)؛ ۲. دوره چیرگی امویان بر ایران (۶۵-۱۳۲ه.ق)؛ ۳. دوره چیرگی عباسیان بر ایران (۱۳۲-۲۰۷ه.ق).

### ۱. دوره فتوحات (۲۱-۶۵ه.ق)

در این دوره سرداران عرب بیشتر سرزمین‌های ایران شهر را به قلمرو خلافت افزودند، ولی ویژگی مهم این دوره آن است که فرمانروایی عرب‌ها جنبه سیاسی-نظامی داشت و ساختارهای اداری، فرهنگی و اجتماعی ایران نسبت به دوره ساسانی دگرگونی چندانی نیافت. کتاب‌های تاریخی که در سده‌های دوم و سوم ه.ق به زبان عربی نوشته شده‌اند مهم‌ترین منابع برای بررسی روند فتوحات در ایران‌اند. منبع اصلی این کتاب‌ها روایت‌های شفاهی‌اند که بیش از صد سال بعد از این رویدادها گردآوری و تدوین شده‌اند، بنابراین دقت تاریخی چندانی ندارند. شورش‌های پیاپی و فتح چندباره شهرها نیز بر آشفتگی گاهشماری ارائه شده در منابع تاریخ اسلام افزوده است (برای اطلاعات بیشتر در این باره نگاه کنید به پورشریعی ۱۳۹۹، ۲۲۵-۲۳۹). بنابراین ارائه سالشماری

دقیق و مستند از روند فتوحات در ایران زمین بسیار دشوار است، با این همه می‌توان سه موج بزرگ فتوحات عرب‌ها در ایران را چنین برشمرد:

#### موج یکم، فتوحات سال‌های ۲۱-۲۳ ه.ق

عرب‌ها پس از تصرف میانرودان (عراق کنونی) دو شهر کوفه و بصره را پایه گذاردند تا مکانی برای گردآوری نیرو و تدارکات برای جنگ با ایرانیان باشند. خلیفه دوم عمر بن خطاب پس از پیروزی لشکریانش در نهاوند، دستور پیشروی به داخل ایران را صادر کرد. نخستین هدف شهر اصفهان بود که در حال تبدیل شدن به پایگاهی تازه برای گردآوری لشکریان تازه‌نفس ایرانی بود. سرداران عرب در سال ۲۱ ه.ق پیشدستی کردند و با حمله به این شهر و تصرف آن ایرانیان را پراکنده کردند. سال بعد سرداران عرب ری و آذربایجان را تصرف کردند و در سال ۲۳ ه.ق به فارس، کرمان و سیستان حمله کردند (برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به طبری ۱۳۸۰، ج ۵). موج نخست لشکرکشی عرب‌ها با کشته شدن خلیفه دوم به دست فردی ایرانی به نام پیروز نهاوندی، با کنیه ابولؤلؤ، پایان یافت.

#### موج دوم، فتوحات سال‌های ۲۸-۳۲ ه.ق

دومین حمله بزرگ عرب‌ها به ایران در دوره خلیفه سوم عثمان بن عفان روی داد و فرماندهی آن را عبدالله بن عامر فرماندار بصره بر عهده داشت. او نخست به فارس لشکر کشید و شورش مردم این منطقه را با خشونت زیادی سرکوب کرد (بلاذری ۱۳۴۶، ۲۶۲)، سپس با لشکر بزرگ به کرمان رفت و از راه طبرستان وارد خراسان شد و در سال ۳۱ ه.ق شهرهای مهم خراسان از جمله نیشابور، توس، سرخس و مرو را تصرف کرد. لشکریان خلیفه سال بعد به جنگ در خراسان ادامه دادند و شهرهای هرات و بلخ را نیز به تصرف درآوردند. فتوحات عرب‌ها با آغاز شورش گروهی از مسلمانان بر ضد خلیفه سوم در سال ۳۴ ه.ق پایان یافت.

#### موج سوم، فتوحات دوره معاویه بن ابوسفیان (۴۱-۶۰ ه.ق)

با کشته شدن عثمان در سال ۳۵ ه.ق دوره‌ای از جنگ‌های داخلی در قلمرو خلافت آغاز شد که تا سال ۴۱ ه.ق ادامه داشت. در این سال‌ها مردم بسیاری از شهرهای ایران به‌ویژه در خراسان و فارس شورش کردند. معاویه بن ابوسفیان، نخستین خلیفه اموی، برای سرکوب شورش ایرانیان، زیاد بن ابیه را در سال ۴۵ ه.ق به فرمانروایی بصره،

خراسان و سیستان گمارد. زیاد شورش‌های ایرانیان را با خشونت زیاد سرکوب کرد و پسرش عبیدالله بن زیاد در سال ۵۴ ه.ق با لشکر بزرگی از آمودریا (جیحون) گذشت. او به سرزمین‌های ایرانی فرارودان (ماوراءالنهر) حمله کرد و شهر بخارا را به تصرف درآورد (طبری ۱۳۸۰، ج ۷، ۲۸۶۱).

#### تأثیر فتوحات در ایران‌زمین

فتوحات تأثیر سیاسی ژرفی در ایران‌زمین گذاشت؛ حدود هشتصد سال پس از آن‌که مهرداد یکم اشکانی مقدونیان را از ایران‌زمین بیرون راند (۱۵۵ ق.م)، بار دیگر ایران‌زمین به تصرف قومی بیگانه درآمد. خلفای عرب به طور معمول پس از تصرف هر شهر، فرمانداری عرب بر آن می‌گماردند و پادگان کوچکی از عرب‌ها را در شهر مستقر می‌کردند؛ به این ترتیب عرب‌ها قدرت سیاسی را در دست می‌گرفتند و ایرانیان ناچار به فرمانبرداری از آن‌ها بودند. با این حال، فرمانداران عرب با شیوه مالیات‌گیری و ساختار دیوانی ایرانی آشنایی چندانی نداشتند و ناچار از دیوانیان ایرانی برای اداره امور بهره می‌بردند، در نتیجه در نیم سده نخست فرمانروایی عرب‌ها بر ایران هنوز زبان دیوانی، فارسی میانه (پهلوی ساسانی) بود و دبیران ایرانی بر پایه شیوه‌های دوره ساسانی به تعیین میزان مالیات‌ها و ثبت آن‌ها می‌پرداختند.

بسیاری از نمادهای سیاسی فرمانروایی دوره ساسانی نیز همچنان رواج داشت. مهم‌ترین نمادِ تداوم سنت‌های سیاسی دوره ساسانی ضرب سکه‌هایی است که با نام «سکه‌های عرب-ساسانی» شناخته می‌شوند. سکه‌های عرب-ساسانی با طرح سکه‌های دوره خسرو دوم (پرویز) و یزدگرد سوم ضرب می‌شدند و تنها تفاوت آن‌ها نوشتن واژه‌های اسلامی مانند «بسم‌الله» و «جید» (نیکو) به خط کوفی در حاشیه سکه‌ها بود. پشت نخستین سکه‌های عرب-ساسانی تاریخ ۲۰ یزدگردی (۳۱ ه.ق) ضرب شده است، ولی پژوهش‌ها نشان می‌دهد که این تاریخ دقیق ضرب سکه‌ها نیست. برای نمونه، در سکه‌های ضرب سیستان تاریخ ۲۰ یزدگردی حدود پانزده سال بر سکه‌ها ضرب می‌شد (رضایی باغبیدی ۱۳۹۳، ب، ۲۲).

با آغاز خلافت معاویه شیوه ضرب سکه‌های عرب-ساسانی دگرگون شد؛ نام پادشاه ساسانی از روی سکه‌ها حذف و به جای آن نام خلیفه به خط پهلوی ساسانی ضرب می‌شد، همچنین فرمانداران عرب برخی شهرهای ایران نیز اجازه یافتند نام خود را به خط پهلوی ضرب کنند. تاکنون سکه‌های عرب-ساسانی با نام معاویه و عبدالملک بن مروان دو خلیفه اموی و ۳۳ فرماندار عرب به دست آمده است (سرفراز و آورزمانی ۱۳۹۱،

۱۳۸). این سکه‌ها بین سال‌های ۳۱ و ۷۷ ه‍.ق

در سرتاسر ایران ضرب می‌شدند و ضرب آن‌ها در شرق ایران‌زمین تا سال ۸۶ ه‍.ق ادامه یافت (سعادت‌مهر و دیگران ۱۴۰۰، ۴۲). به این ترتیب تا بیش از نیم سده پس از برافتادن دولت ساسانی همچنان سکه‌هایی با نقش شاهان ساسانی ضرب می‌شدند.



سکهٔ عرب-ساسانی با نام معاویه بن ابوسفیان روی آن

از نظر فرهنگی نیز در دورهٔ فتوحات دگرگونی فرهنگی چندانی در ایران روی نداد. عرب‌ها در هر شهر مسجدی بنا می‌کردند و در آن به عبادت می‌پرداختند، ولی ایرانیان هنوز آشنایی چندانی با دین اسلام نداشتند و بیشتر آن‌ها همچنان پیرو دین زرتشتی بودند و نیایشگاه‌های ویژهٔ خود را داشتند.

در دورهٔ خلافت معاویه سیاست مهاجرت گستردهٔ عرب‌ها به ایران‌زمین به‌ویژه خراسان در دستور کار قرار گرفت. زیاد بن ابیه فرماندار بصره قبیله‌های عرب را تشویق به مهاجرت به ایران می‌کرد و در سال ۵۱ ه‍.ق پنجاه‌هزار جنگجوی عرب را همراه با خانواده‌هایشان به خراسان کوچاند (طبری ۱۳۸۰، ج ۷، ۲۷۹۱). به این ترتیب تنها در یک مهاجرت بیش از دویست‌هزار عرب به ایران کوچانده شدند. مهاجرت عرب‌ها به ایران در سال‌های بعد نیز ادامه یافت و به‌تدریج جمعیت انبوهی از عرب‌ها به ایران مهاجرت کردند و در بخش‌های گوناگون ایران سکونت گزیدند. این اقدام در آغاز پایه‌های قدرت خلافت اموی را در ایران استوار و از شورش ایرانیان جلوگیری کرد، ولی عرب‌های مهاجر اختلاف‌های قبیله‌ای کهن خود را نیز به ایران آوردند. با آغاز جنگ‌های داخلی پس از مرگ معاویه (۶۰-۷۳ ه‍.ق)، اختلاف‌های قبیله‌ای بین عرب‌های ساکن ایران به‌ویژه خراسان بالا گرفت و به جنگ‌های خونینی انجامید که آسیب زیادی به زندگی مردم ایران وارد آورد، همچنین رفتارهای خشونت‌بار و توهین‌آمیز بسیاری از عرب‌های مهاجر با مردم ایران زمینهٔ نارضایتی عمومی را فراهم آورد که به همراهی ایرانیان با جنبش‌های ضد اموی انجامید.

## ۲. دورهٔ چیرگی امویان بر ایران (۶۵-۱۳۲ ه‍.ق)

عبدالملک بن مروان پنجمین خلیفهٔ اموی در سال ۶۵ ه‍.ق به خلافت رسید و توانست بر مدعیان خلافت در عراق و شبه‌جزیرهٔ عربستان پیروز شود و در سال ۷۳ ه‍.ق قدرت خود را تثبیت کند. او آغازگر عصری تازه در تاریخ خلافت است، زیرا تصمیم

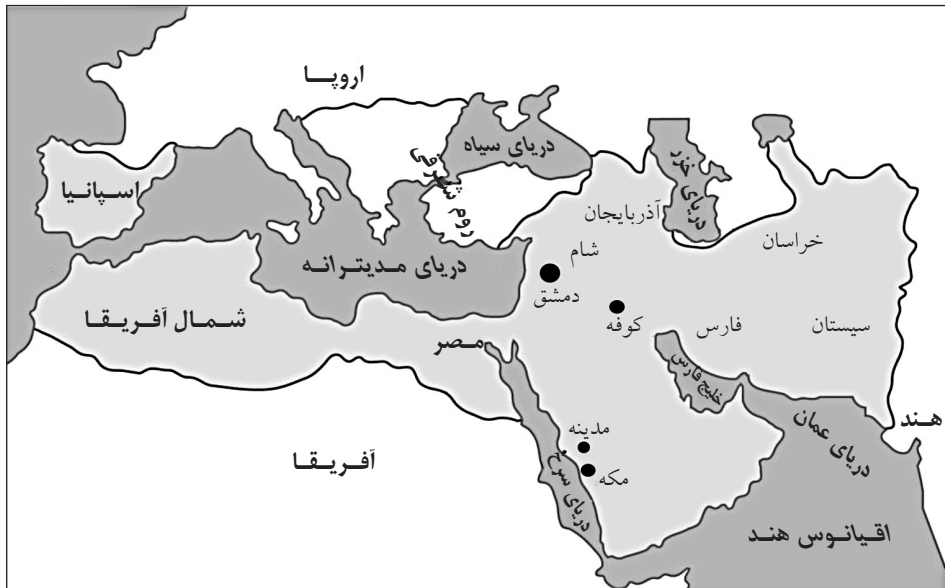


گرفت هویت عربی را مبنای فرمانروایی‌اش قرار دهد و ساختارهای سیاسی و اداری خلافت اموی را بر پایه زبان و فرهنگ عربی بازسازی کند. او به ضرب سکه‌های عرب-ساسانی پایان داد و در سال ۷۷ ه.ق نخستین سکه‌های عربی را ضرب کرد. سکه عربی ضرب‌شده در دوره عبدالملک بن مروان دینارهای طلا و درهم‌های نقره ضرب‌شده اموی هیچ تصویری نداشتند و بر آن‌ها فقط شعارهای اسلامی به خط کوفی به همراه تاریخ و محل ضرب سکه نقش می‌شدند (سعادت‌مهر و دیگران ۱۴۰۰، ۴۱).

دیگر اقدام مهم عبدالملک بن مروان آن بود که فرمان داد دفاتر دیوانی در سرتاسر قلمرو خلافت به زبان عربی ترجمه شوند. دبیران ایرانی مدت‌ها به بهانه نارسایی زبان عربی از ترجمه آن‌ها خودداری می‌کردند تا آن‌که در سال ۸۲ ه.ق فردی به نام صالح بن عبدالرحمان، که با دو زبان فارسی میانه و عربی آشنا بود، در پی ترجمه آن‌ها برآمد. ایرانیان برای جلوگیری از این اقدام به او صد هزار درهم پیشنهاد کردند ولی او از پذیرش آن سر باز زد. مردانشاه پسر زادن فرخ، از دبیران برجسته ایرانی، با خشم بسیار به او گفت: «خدایت ریشه از جهان برکناد که ریشه پارسی برکندی.» (بلاذری ۱۳۴۶، ۱۱۰) با آغاز عصر عرب‌گرایی امویان روزگاری دشوار و سرنوشت‌ساز برای مردم غیرعرب در سرزمین‌های خلافت اسلامی آغاز شد. سرداران و فرمانداران اموی با خشونت بسیار به سرکوب و کشتار مردم بومی پرداختند، تمدن‌ها و فرهنگ‌های غیرعرب زیر فشار عرب‌های مهاجم قرار گرفتند، و سیاست گسترش زبان عربی با جدیت پیگیری شد و زبان‌های بومی به لبه پرتگاه رانده شدند. پیامد این سیاست، شتاب گرفتن عربی‌سازی سرزمین‌های زیر سلطه خلافت اموی مانند شام (سوریه)، مصر، تونس، مراکش و... بود.

#### فرمانروایی امویان بر ایران: دوران کشتار و تحقیر

دوران عرب‌گرایی امویان بین سال‌های ۷۵ و ۱۳۲ ه.ق را شاید بتوان سیاه‌ترین دوران تاریخ ایران دانست. در این سال‌ها فرمانداران اموی هر گونه نافرمانی ایرانیان را با خشونت و کشتار زیاد سرکوب می‌کردند و همزمان از هیچ اقدامی برای تحقیر قومی ایرانیان فروگذار نمی‌کردند. پیامد نهایی این سیاست نابودی کامل خودآگاهی تاریخی



حدود قلمرو خلافت امویان در اوج گسترش

و فرهنگی ایرانی و گسستن هر گونه پیوند ایرانیان با هویت گذشته‌شان بود تا به تدریج ایرانیان ایران‌زمین به عرب‌زبان‌های ساکن ایران تبدیل شوند.

عبدالملک بن مروان در سال ۷۵ هجری قمری به نام حجاج بن یوسف را به فرمانروایی عراق و سرزمین‌های شرق خلافت گماشت. حجاج مردی ستمگر و خونخوار بود که هر گونه نافرمانی را به شدت سرکوب می‌کرد. یکی از تاریخ‌نویسان برجسته عرب درباره او نوشته است: «او مدت ۲۰ سال بر مردم حکومت کرد و کسانی را که گردن زده بود، جز آن‌ها که در جنگ‌های وی کشته بودند، ۱۲۰ هزار کس به شمار آوردند. وقتی بمرد، ۵۰ هزار مرد و ۳۰ هزار زن در محبس وی بودند.» (مسعودی ۱۳۸۲، ج ۲، ۱۶۹)

حجاج فرماندهان ستمگر و خونریز خود را به بخش‌های گوناگون ایران فرستاد و آن‌ها از هیچ جنایتی ضد ایرانیان فروگذار نکردند. قتیبة بن مسلم باهلی برجسته‌ترین سردار حجاج بود که فتوحات خونینی در شرق و شمال‌شرق ایران انجام داد و پس از کشتار گسترده ایرانیان، قلمرو دولت اموی را به سیردریا (سیحون) رساند.

یزید بن مهلب یکی دیگر از سرداران خونریز اموی بود که در سال ۹۸ هجری قمری به فرمانداری خراسان گماشته شد. او طی دوران کوتاه فرمانروایی‌اش ایرانیان بسیاری را از دم تیغ گذراند. بزرگ‌ترین جنایت او کشتار فجیع مردم به پاخاسته‌گرگان بود.



او چنان از شورش مردم خشمگین شد که سوگند خورد از خون مردم گرگان آسیاب بگرداند، بنابراین پس از تصرف شهر فرمان داد حدود ۱۲ هزار نفر از اسیران را در کنار رودخانه سر بپرند تا رنگ رودخانه سرخ شود، سپس به سوگند خویش عمل کرد و با آب آغشته به خون ایرانیان آسیاب گرداند و گندم آرد کرد. او همچنین فرمان داد هزاران نفر از مردم شهر را در دو طرف جاده‌ای به طول حدود ۱۳ کیلومتر به دار بکشند. تاریخ‌نویسانِ مسلمان شمار کل کشته‌شدگان این کشتار هولناک را ۴۰ هزار نفر نوشته‌اند (طبری ۱۳۸۰، ج ۹، ۳۹۴۰).

این سرداران ستمگر افزون بر کشتار ایرانیان، میراث ادبی و فرهنگی آنان را نیز نابود می‌کردند. ابوریحان بیرونی، که خود از منطقه خوارزم بود، درباره نابودی آثار فرهنگی ایرانیان می‌نویسد: «قتیبۀ بن مسلم هر کس را که خط خوارزمی می‌دانست از دم شمشیر گذرانید و آنان که از اخبار خوارزمیان آگاه بودند و این اخبار و اطلاعات را میان خود تدریس می‌کردند نیز به دسته پیشین ملحق ساخت، بدین سبب اخبار خوارزم طوری پوشیده ماند که پس از اسلام نمی‌شود آن‌ها را دانست.» (بیرونی ۱۳۸۶، ۵۷)

در دوره امویان، ایرانیان با تحقیر قومی و تبعیض‌های بی‌سابقه‌ای روبه‌رو بودند. ایرانیان زرتشتی با عنوان‌هایی چون «ذمی» و «مجوس» خوانده می‌شدند و فرمانداران اموی از هیچ اقدامی برای تحقیر آن‌ها فروگذار نمی‌کردند. آن‌ها حق نداشتند سوار اسب شوند و فقط می‌توانستند سوار الاغ شوند؛ بایست جامه‌ای ویژه می‌پوشیدند و حق همراه داشتن جنگ‌افزار نیز نداشتند (مفتخری ۱۳۹۵، ۶۱). زرتشتیان همچنین بایست مالیات ویژه‌ای به نام جزیه می‌پرداختند که در دوره اموی با فشار و تحقیر بسیار دریافت می‌شد. ایرانیان زرتشتی هر منطقه در روزی ویژه فراخوانده می‌شدند و ناچار بودند پای پیاده در صف بایستند تا مأمور خلیفه جزیه هر یک را دریافت کند، سپس یک پس‌گردنی هم به او بزند (چوکسی ۱۳۹۳، ۱۳۷). حجاج بن یوسف پا را از این هم فراتر گذاشته و دستور داده بود به نشانه پرداخت جزیه پلاکی سربی بر گردن مردان زرتشتی بیندازند و کسانی را که در پرداخت جزیه تأخیر می‌کردند سخت شکنجه دهند. کارگزاران حجاج در شهرهای ایران روش‌های هراس‌انگیزی برای دریافت مالیات و جزیه به کار می‌بردند، از جمله نوشته‌اند فرماندار اصفهان ده نفر از بزرگان زرتشتی شهر را به گروگان گرفت و چون زرتشتیان در پرداخت مالیات تأخیر کردند، فرمان داد گردن آنان را بزنند و سرهای بریده را به جای پول در کیسه بگذارند (مسعودی ۱۳۸۲، ج ۲، ۱۷۴).

از همان ابتدا آشکار بود که دین فقط بهانه‌ای برای فشار اجتماعی و مالی کارگزاران اموی بر مردم ایران است، زیرا ایرانیانی که مسلمان می‌شدند نیز با عنوان‌های تحقیرآمیزی چون «موالی»، «حَمراء» (سرخ‌رویان) یا «عَجَم» (گنگ، لال، بیگانه) خوانده می‌شدند و در جامعه اسلامی جایگاهی پایین‌تر از عرب‌ها داشتند. واژه موالی به معنی وابسته یا بنده بود و در اصطلاح به غیرعرب‌هایی گفته می‌شد که در فتوحات به بردگی عرب‌ها درآمد بودند و پس از مسلمان شدن آزاد شده و به فرد و قبیله آزادکننده خود وابسته می‌شدند (مفتخری ۱۳۹۵، ۸۱).

گزارش‌های تاریخ‌نویسان مسلمان نشان می‌دهد در سده نخست هجری هزاران نفر از موالی به‌ویژه ایرانیان در شهرهایی چون کوفه و بصره زندگی می‌کردند و بخش مهمی از جمعیت این شهرها را تشکیل می‌دادند، با این همه بیشتر عرب‌ها هیچ‌گاه آنان را با خود برابر نمی‌دانستند. سیاست عرب‌گرایانه امویان سبب شد تبعیض اجتماعی برضد موالی شدت گیرد، به طوری که بیشتر عرب‌ها خود را آشکارا برتر از موالی می‌دانستند و آن‌ها را تحقیر می‌کردند. برخی عرب‌ها باور داشتند سه چیز نماز را می‌شکند: سگ، الاغ و موالی. موالی ناچار به انجام دادن کارهای پرزحمت و تجارت بودند که عرب‌ها در شأن خود نمی‌دانستند و از آن کارها خودداری می‌کردند. عربی در این باره به یکی از موالی گفت: «خداوند امثال تو (موالی) را برای ما زیاد کند تا خیاط و دبغ و حجام و پینه‌دوز باشید.» (جوده ۱۳۸۳، ۱۱۷)

عرب‌ها پشت سر موالی نماز نمی‌خواندند و قرار گرفتن آن‌ها در جایگاه‌های دینی مهم چون قضاوت را نمی‌پذیرفتند، همچنین زنان عرب با موالی ازدواج نمی‌کردند (زیدان ۱۳۷۲، ۷۰۰). کار به جایی رسید که حتی بزرگ‌زادگان عرب که مادر غیرعرب داشتند نیز با عنوان تحقیرآمیز «هُجَناء» (کنیززادگان) خوانده می‌شدند و امویان آن‌ها را شایسته مقام خلافت نمی‌دانستند (جوده ۱۳۸۳، ۱۸۸).

این تبعیض‌ها هنگامی به اوج خود رسید که کارگزاران اموی برخلاف آموزه‌های اسلامی، ایرانیان مسلمان را وادار به پرداخت جزیه کردند! بهانه آنان این بود که بسیاری از مردم ایران برای رهایی از پرداخت جزیه به اسلام گرویده‌اند، اما در واقع نگران کاهش درآمدهای مالیاتی خود بودند. یکی از خلیفه‌های اموی در پاسخ به درخواست فرماندارش برای کاهش مالیات‌ها گفت: «شیر را بدوش و چون شیر تمام شد خون و آنچه از شکم بیرون می‌آید بدوش.» (الجهشیری ۱۹۸۸، ۳۷) با چنین نگاهی آشکار است که دریافت جزیه تا چه اندازه برای خلفای اموی اهمیت داشته است. سیاست دریافت جزیه از

نومسلمانان تا پایان دوره خلافت امویان ادامه داشت و فقط مدت کوتاهی در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ ه.ق) متوقف شد. این سیاست ستمگرانه خشم ایرانیان را برانگیخت و آنان دریافتند تا خلافت اموی پابرجا باشد روز خوش نخواهند دید.

#### واکنش ایرانیان به سیاست‌های امویان

سیاست‌های ستمگرانه و تحقیرآمیز خلفای اموی برای ایرانیانی که بیش از هزار سال با سربلندی بر جهان باستان فرمانروایی کرده بودند تحمل‌پذیر نبود. ایرانیان در دشوارترین و سیاه‌ترین دوره تاریخشان بودند: کارگزاران اموی آشکارا در پی تاراج دارایی‌هایشان بودند؛ قوم‌گرایان عرب در هر فرصتی هویت قومی ایرانیان را تحقیر می‌کردند و زیر فشار آن‌ها زبان، فرهنگ و هویت ایرانی در لبه پرتگاه نابودی قرار گرفته بود. واکنش ایرانیان به این وضعیت را می‌توان به دو دسته سیاسی-نظامی و فرهنگی تقسیم کرد.

#### ۱. واکنش سیاسی-نظامی

نخستین واکنش سیاسی-نظامی مهم ایرانیان کشتن عمر بن خطاب خلیفه دوم به دست فردی ایرانی به نام پیروز (فیروز) نهاوندی بود. پیروز از اسیران جنگ نهاوند بود و برای خدمت به عرب‌ها به مدینه برده شد. تاریخ‌نویسان مسلمان گزارش کرده‌اند هنگامی که اسیران ایرانی را به مدینه آورده بودند پیروز «هر کس از آن‌ها را کوچک یا بزرگ می‌دید دست به سرش می‌کشید و می‌گریست و می‌گفت عمر جگرم را خورد» (طبری ۱۳۸۰، ج ۵، ۱۹۵۸). این وضعیت چنان پیروز را خشمگین کرد که اندکی بعد با شش ضربه خنجر خلیفه دوم را از پای درآورد (همان، ۲۰۲۷). با اوج‌گیری تبعیض‌ها و ستم‌ها در دوران اموی واکنش سیاسی-نظامی ایرانیان شدت گرفت. این واکنش‌ها به دو شکل مهم بروز یافت: ۱. ایستادگی و شورش‌های محلی ایرانیان؛ ۲. همراهی ایرانیان با جنبش‌های سیاسی-مذهبی ضد اموی.

منطقه‌های طبرستان و دیلم (گیلان و مازندران کنونی) به دلیل موقعیت جغرافیایی خود واپسین کانون ایستادگی ایرانیان در برابر عرب‌ها بودند. در این منطقه‌ها و در پناه رشته‌کوه‌های البرز دودمان‌هایی محلی از تبار ساسانیان همچنان فرمانروایی می‌کردند که مهم‌ترین آن‌ها دودمان دابویه بود. این دودمان از تبار جاماسپ پسر پیروز یکم ساسانی (۴۵۹-۴۸۴ م) بودند و در دوره یزدگرد سوم به فرمانروایی گیلان و طبرستان گماشته شدند و با عنوان «اسپهبدان طبرستان» در تاریخ ایران شناخته می‌شوند. اسپهبدان ادامه‌دهنده سنت‌های فرهنگی و سیاسی ایران باستان بودند. آنان پیرو دین زرتشتی

و پشتیبان خط پهلوی و زبان فارسی میانه بودند و سکه‌هایی به سبک سکه‌های شاهان ساسانی ضرب می‌کردند که روی آن‌ها خط پهلوی ساسانی به کار می‌رفت (نیستانی و حاجی‌تبار ۱۳۹۶، ۱۴۰).



سکه فرخان بزرگ مهم‌ترین اسپهبد دابویه طبرستان که به سبک سکه‌های ساسانی ضرب شده است

مهم‌ترین پادشاه این دودمان فرخان بزرگ (۹۳-۱۱۰ ه.ق) نام داشت که آن را به اوج قدرت خود رسانید. وی در برابر یورش ترکان و عرب‌ها ایستادگی کرد و آوازه دلاوری‌هایش در سرتاسر جهان اسلام پیچید. وی در آبادانی طبرستان نیز بسیار کوشید و شهرهای مهمی از جمله ساری را بنیان گذارد (ابن‌اسفندیار ۱۳۶۶، ۱۵۶). امویان از آغاز خلافت خود کوشیدند طبرستان را به تصرف درآورند، ولی سرداران‌شان هر بار شکست‌های سختی از ایرانیان خوردند. معاویه در زمان خلافت خود سرداری به نام مصقله بن هبیره را با لشکری بیست‌هزار نفره به طبرستان فرستاد. اسپهبدان طبرستان این لشکر بزرگ را به گذرگاه‌های کوهستانی کشاندند و همه آنان را نابود کردند. این شکست بازتاب گسترده‌ای در قلمرو خلافت داشت به طوری که بین عرب‌ها مثل «تا مصقله از طبرستان بازگردد» برای اشاره به کار غیرممکن رواج یافت (بلاذری ۱۳۴۶، ۱۸۴). یزید بن مهلب دیگر سردار اموی بود که در حدود سال ۹۸ ه.ق به طبرستان حمله کرد ولی در نبرد با فرخان بزرگ شکست سختی خورد و پانزده‌هزار نفر از سربازانش کشته شدند. خود یزید نیز به محاصره ایرانیان درآمد و ناچار شد باج هنگفتی بپردازد تا بتواند زنده از طبرستان عقب‌نشینی کند (ابن‌اسفندیار ۱۳۶۶، ۱۶۴). به این ترتیب سرداران اموی در تصرف این بخش از ایران ناکام ماندند و اسپهبدان تا پایان دوره اموی به فرمانروایی خود ادامه دادند.

در سال‌های نخستین فرمانروایی عرب‌ها شورش‌های محلی پرشماری نیز در شهرهای تصرف‌شده ایران برپا شد، ولی به علت نبود رهبری، پراکندگی زمانی و مکانی شورش‌ها، و قدرت نظامی عرب‌ها به نتیجه نرسیدند. با گسترش دین اسلام در میان ایرانیان، به تدریج گرایش به همراهی با جنبش‌های سیاسی-مذهبی اسلامی مخالف امویان افزایش یافت. در سده نخست ه.ق دو گروه بیش از دیگران توجه ایرانیان مسلمان را به خود جلب کردند: شیعیان و خوارج.

شیعیان هواداران خلافت علی بن ابی‌طالب (ع) و فرزندان‌شان بودند و در دوران اموی

شورش‌های بسیاری برضد آن‌ها سازماندهی کردند. نخستین همراهی گستردهٔ ایرانیان با شیعیان جنبش مختار بن ابوعبید ثقفی (۶۶-۶۷ ه.ق) در کوفه بود به طوری که حدود بیست‌هزار نفر از ایرانیان کوفه به مختار پیوستند و بخش بزرگی از سپاه او را تشکیل دادند (دینوری ۱۳۶۴، ۳۳۳).

رفتار مختار با ایرانیان بسیار بهتر از امویان بود؛ او آنان را به برخی مقام‌های مهم گماشت، از جمله ابوعمره کیسان به سرپرستی شرطهٔ (نگهبانان) کوفه گماشته شد (همان، ۳۳۷)؛ همچنین از خراج و غنیمت‌های جنگی به ایرانیان سهم داد. این رفتار خشم بسیاری از بزرگان عرب کوفه را برانگیخت و آنان به مخالفت با مختار برخاستند (طبری ۱۳۸۰، ج ۸، ۳۳۳۰). فرجام همراهی ایرانیان میان‌رودان با جنبش مختار بسیار تلخ بود؛ شمار زیادی از آنان در جنگ‌های مختار کشته شدند و حدود شش‌هزار نفر از آن‌ها که اسیر شده بودند بی‌رحمانه قتل‌عام شدند (همان، ۳۴۲۲). با وجود این رویداد تلخ، همکاری ایرانیان با جنبش‌های سیاسی شیعی در دوران امویان همچنان ادامه یافت و دعوتگران شیعی در بخش‌های گوناگون ایران به‌ویژه خراسان به فعالیت پرداختند. خوارج دیگر فرقهٔ اسلامی مورد توجه ایرانیان بودند که در شرق و جنوب‌شرق ایران به‌ویژه کرمان و سیستان هواداران بسیاری داشتند. مهم‌ترین دلیل گرایش ایرانیان به خوارج اعتقاد آنان به برابری قومی و نفی برتری عرب‌ها بود. خوارج یگانه فرقهٔ اسلامی بودند که باور داشتند غیرعرب‌ها حتی می‌توانند خلیفه شوند (مفتخری ۱۳۹۵، ۸۹).

### رستمیان

این دیدگاه خوارج سبب شد ایرانیان به جایگاه‌های سیاسی بالایی در میان آنان برسند، از جمله ایرانیانی که به خوارج پیوستند فردی به نام عبدالرحمن بن رستم بود که خود را از بازماندگان خسرو انوشیروان ساسانی می‌دانست. او اصول مذهب خوارج را در بصره آموخت و در حدود سال ۱۴۰ ه.ق برای همکاری با جنبش‌های خوارج به شمال آفریقا فرستاده شد. او فعالیت‌های خود را گسترش داد و در سال ۱۴۴ ه.ق به امامت گروهی از خوارج برگزیده شد و دولت مستقل «رستمیه» را به پایتختی شهر تاهرت (در کشور الجزایر کنونی) پایه گذارد. امامت خوارج پس از مرگ عبدالرحمن در سال ۱۷۱ ه.ق در دودمان رستمیان موروثی شد و این دودمان ایرانی تا سال ۲۹۷ ه.ق بر بخش‌هایی از کشور الجزایر کنونی فرمانروایی کردند (برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به شهیدی پاک ۱۳۸۹، ۱۳۵-۱۴۵).

## ۲. واکنش فرهنگی

واکنش فرهنگی ایرانیان به سیاست عرب‌گرایی امویان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱. کوشش برای حفظ آثار و سنت‌های فرهنگی ایران پیش از اسلام؛ ۲. پیدایش جنبش فرهنگی شعوبیه.

با آغاز فرمانروایی خلفای عرب بر ایران بسیاری از آثار و سنت‌های فرهنگی ایرانی در معرض نابودی قرار گرفتند. برای نمونه، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های فرهنگ ایرانی در دوره ساسانی جشن‌های پرشماری بودند که برخی از آن‌ها چون نوروز و مهرگان با آداب ویژه و شکوه بسیار برگزار می‌شدند (برای اطلاعات بیشتر در این باره نگاه کنید به کتاب چهارم این مجموعه: ساسانیان؛ فرمانروایان ایرانشهر).

این جشن‌ها پس از آمدن عرب‌ها در خطر نابودی قرار گرفتند، ولی بسیاری از ایرانیان با برگزاری جشن‌های ایرانی کوشیدند سنت‌های کهن ایرانی را حفظ کنند. دیری نگذشت که خلفای اموی دریافتند سنت هدیه‌های نوروزی و مهرگانی می‌تواند منبع مالی قابل توجهی برایشان باشد (یعقوبی ۱۳۸۲، ج ۲، ۱۴۵)، بنابراین نه تنها جلوی برگزاری جشن‌های ایرانی را نگرفتند بلکه از آن‌ها پشتیبانی کردند؛ به این ترتیب ایرانیان با پرداخت پول‌های هنگفت نوروز و مهرگان را از نابودی قطعی نجات دادند. گروهی دیگر از ایرانیان نیز کتاب‌ها و متن‌های باقیمانده از ایران پیش از اسلام را در دوران سیاه سرکوب و کشتار امویان از گزند رویدادها در امان نگاه داشتند و این میراث گرانبها را برای آیندگان حفظ کردند.

دومین واکنش فرهنگی مهم ایرانیان زنده کردن غرور قومی زخم‌خورده ایرانی بود. این واکنش بیشتر از سوی ایرانیانی بود که به بردگی گرفته و ناچار به زندگی در شهرهای عرب‌نشین شده بودند. آن‌ها زبان عربی را به‌خوبی آموختند و از شعر عربی ابزاری برای مبارزه فرهنگی ساختند.

اسماعیل پسر یسار یکی از نخستین چهره‌های فرهنگی ایرانی بود که به مبارزه جدی با قوم‌گرایی امویان برخاست و در سروده‌هایش به ستایش هویت ایرانی پرداخت. گرایش‌های ایران‌گرایانه شدید او سبب خشم بزرگان عرب می‌شد و او را پیوسته از خود می‌رانند. از جمله روزی هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ ه.ق) خلیفه متعصب اموی از او خواست برایش شعری بخواند و گمان می‌کرد اسماعیل قصیده‌ای در ستایش وی خواهد سرود، ولی اسماعیل با دلیری شگفت‌آوری شعری در ستایش پیشینه ایرانیان خواند که در بخشی از آن آمده بود: «چه کسی چون خسرو انوشیروان و شاپور جنگاور و هرمان شایسته افتخار و تعظیم است. آنان در روز حادثه وقتی

حمله می‌کردند شیران صف‌شکن بودند و شاهان تُرک و روم را ذلیل کردند ... اگر بررسی خیر خواهی شد که اصل و تبار ما شوکت همه قوم‌ها و نژادها را مقهور خود ساخته است.» هشام چنان از شنیدن این قصیده به خشم آمد که دشنام زشتی به او داد و گفت: «تو به من فخر می‌فروشی و برای من قصیده در مدح خود و قوم کافر خود می‌سرایی؟» آن‌گاه دستور داد اسماعیل را به برکه‌آبی بیندازند و سر او را تا حد خفگی زیر آب نگه دارند، سپس وی را به عربستان تبعید کرد (اصفهانی ۱۳۶۸، ج ۱، ۴۷۲). این رویداد نخستین جلوه از یک جنبش بزرگ فرهنگی به نام «شعوبیه» بود که چنان‌که خواهید خواند، بعدها در دوره خلافت عباسیان به اوج رسید.

### رستاخیز سیاه‌جامگان

در نخستین سال‌های سده دوم ه.ق اوضاع سرزمین‌های شرقی ایران به‌ویژه خراسان بسیار آشفته بود. اختلاف قبیله‌های عرب خراسان به اوج رسیده بود و ایرانیان ستم‌دیده و ناراضی آماده پشتمانی از هر جنبشی بودند که به آن‌ها امید آینده‌ای روشن‌تر بدهد. در چنین وضعیتی بود که یکی از شگفت‌انگیزترین شخصیت‌های سیاسی تاریخ ایران به خراسان آمد: فردی با نام مستعار عبدالرحمان بن مسلم و کنیه ابومسلم خراسانی. روایت‌های گوناگونی درباره نام راستین، زادگاه و سرگذشت ابومسلم در منابع تاریخی آمده است، ولی بیشتر آن‌ها او را از موالی ایرانی و زادگاه وی را اصفهان می‌دانند. یکی از تاریخ‌نویسان بزرگ مسلمان نام راستین او را زاذان (بهزادان) پسر ونداد هرمز ثبت کرده است و او را یکی از بازماندگان دودمان‌های بزرگ ایران باستان می‌داند (بلاذری ۱۹۹۶، ج ۴، ۱۶۳).

ابومسلم در عراق با یکی از جنبش‌های ضد اموی به نام جنبش عباسیان آشنا شد. عباسیان نوادگان عباس عموی پیامبر (ص) بودند و به دلیل این خویشاوندی خلافت را حق خود می‌دانستند. فعالیت تبلیغی عباسیان از حدود سال ۹۸ ه.ق در شهر کوفه آغاز شد، ولی هواداران چندانی در این شهر نیافتند. رهبران جنبش عباسی خیلی زود به زمینه سیاسی و اجتماعی مناسبی که در خراسان وجود داشت پی بردند و از سال ۱۰۳ ه.ق داعیان خود را پنهانی به این منطقه فرستادند. به داعیان عباسی توصیه می‌شد ستمگری‌های امویان را به مردم یادآوری کنند؛ هدف جنبش را سپردن خلافت به فردی از خاندان پیامبر اسلام (ص) اعلام کنند؛ از قبیله‌های عرب هوادار امویان دوری جویند؛ و بر جذب ایرانیان به جنبش تمرکز کنند (دانیل ۱۳۸۹، ۳۰). داعیان عباسی شبکه نیرومندی در خراسان پدید آوردند ولی امکان اقدام جدی



نداشتند تا آن‌که از سال ۱۲۵ ه.ق دوره‌ای تازه از جنگ داخلی بین امویان آغاز شد و در پی آن شورش و ناآرامی سرتاسر قلمرو خلافت را در بر گرفت. دامنه این آشفتگی‌ها خیلی زود به خراسان نیز کشیده شد و قبیله‌های عرب خراسان به جان یکدیگر افتادند. در چنین شرایطی بود که در سال ۱۲۷ ه.ق ابومسلم به خراسان آمد و رهبری دعوت عباسیان را به دست گرفت. ابومسلم پس از مدتی فعالیت پنهانی در ۲۵ رمضان ۱۲۹ ه.ق (۱۲ ژوئن ۷۴۷ م) در دهکده سفیدنج در نزدیکی شهر مرو به طور رسمی پرچم‌های سیاه را به نشانه شورش بر امویان برافراشت (طبری ۱۳۸۰، ج ۱۰، ۴۵۱۷).

این شورش به دلیل وضعیت سیاسی-اجتماعی نابسامان خراسان و شخصیت استثنایی ابومسلم به سرعت گسترش یافت و هزاران نفر از ایرانیان ستم‌دیده و عرب‌های مخالف امویان به آن پیوستند، به طوری که در کمتر از ۴۵ روز هفت‌هزار نفر به ابومسلم پیوستند. ابومسلم در نخستین اقدام به حدود صد سال تبعیض و ستم در حق ایرانیان پایان داد؛ او ایرانیان را به منصب‌های اداری و نظامی مهم گماشت و فرمان داد نام همه یارانش را با ذکر نام پدر و زادگاهشان در دفترهای سپاه بنویسند و بین عرب و غیرعرب هیچ فرقی نگذارند (شعبان ۱۳۹۳، ۱۷۳).

سیاه‌جامگان به رهبری ابومسلم طی کمتر از یک سال شهرهای مهم خراسان را تصرف و نصر بن سیار واپسین فرماندار اموی در خراسان را وادار به گریز کردند. مروان دوم واپسین خلیفه اموی (۱۲۷-۱۳۲ ه.ق) لشکری برای سرکوب سیاه‌جامگان فرستاد و دو لشکر در ذیقعدۀ ۱۳۰ ه.ق در نزدیکی گرگان با یکدیگر روبه‌رو شدند. لشکر اموی چنان انبوه بود که سبب ترس بسیاری از سیاه‌جامگان شد. قحطبه بن شیبب فرمانده لشکر برای افزایش روحیه سربازان ایرانی پیشینه درخشان ایرانیان را یادآوری کرد و به آن‌ها گفت: «ای مردم خراسان، این ولایت از پدران نخستین شما بود که به سبب عدالت و نیک‌رفتاری‌شان بر دشمنان ظفر می‌یافتند و چون تغییر یافتند و ستم آوردند خدای عزوجل بر آن‌ها خشم آورد و قدرتشان را گرفت و زبون‌ترین قوم روی زمین را بر آن‌ها تسلط داد که بر ولایتشان غلبه یافتند و زنانشان را به همسری گرفتند و فرزندانشان را به بندگی گرفتند ... (اکنون) خدا شما را بر آن‌ها تسلط داد که به وسیله شما از آن‌ها انتقام گیرد تا عقوبتشان سخت‌تر شود که شما انتقام می‌خواهید.» (طبری ۱۳۸۰، ج ۱۰، ۴۵۶۶)

سیاه‌جامگان خراسان در نبرد گرگان دلیرانه جنگیدند و لشکر انبوه اموی را سخت شکست دادند، آن‌گاه دامنه پیروزی‌های خود را به بخش‌های مرکزی ایران کشاندند و دو لشکر بزرگ اموی را در نزدیکی ری و اصفهان در هم شکستند. سیاه‌جامگان



به پیشروی خود ادامه دادند و نهادند واپسین پایگاه نظامی مهم امویان در ایران را محاصره کردند.

در رویدادی نمادین در سال ۱۳۱ ه.ق، یعنی ۱۱۰ سال پس از «فتح‌الفتوح»، بار دیگر در نهادند لشکری از ایرانیان در برابر لشکری از عربان صف‌آرایی کرد، اما این بار ایرانیان پیروز شدند و به دوران فرمانروایی ستمگرانه امویان بر ایران پایان دادند (برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ ابومسلم و جنبش سیاه‌جامگان به کتاب **ابومسلم سردار خراسان** نوشتهٔ غلامحسین یوسفی مراجعه کنید).

### ۳. دورهٔ چیرگی عباسیان بر ایران (۱۳۲-۲۰۷ ه.ق)

سیاه‌جامگان خراسانی پس از بیرون راندن امویان از فلات ایران وارد میانرودان شدند و شهر کوفه را تصرف کردند. اندکی بعد در ربیع‌الاول ۱۳۲ ه.ق ابوالعباس عبدالله بن محمد سفاح رهبر جنبش عباسیان در کوفه خود را خلیفهٔ مسلمانان خواند و خلافت عباسی به طور رسمی آغاز شد (یعقوبی ۱۳۸۲، ج ۲، ۳۲۹).

خلفای عباسی به مدت ۷۵ سال بر سرتاسر ایران‌زمین فرمانروایی کردند و در این مدت رابطهٔ پیچیده و پرفرازونشیبی بین آن‌ها و ایرانیان وجود داشت. عباسیان سیاست تحقیرآمیز امویان در قبال ایرانیان را کنار گذاشتند و سیاستی دوگانه و فریبکارانه در پیش گرفتند؛ از یک سو شورش‌های استقلال‌طلبانهٔ ایرانیان را با شدت و خشونت زیاد سرکوب می‌کردند و از سوی دیگر نخبگان سیاسی و نظامی ایرانی را به بالاترین مقام‌ها می‌گماشتند و از آن‌ها برای تثبیت قدرت خود بهره می‌بردند، سپس بسیاری از آن‌ها را ناجوانمردانه از میان برمی‌داشتند.

عباسیان در زمینهٔ فرهنگی نیز از سنت‌های پادشاهی و آداب و رسوم درباری ساسانیان الگوبرداری کردند، ولی همزمان برخی از شخصیت‌های فرهنگی ایرانی را کشتند و از گسترش زبان عربی پشتیبانی کردند. این سیاست‌های فریبکارانه به تدریج بسیاری از ایرانیان را از خلافت عباسی نیز ناامید کرد و سرانجام طاهر ذوالیمینین، که روزگاری دراز به عباسیان خدمت کرده بود، پرچم نخستین دولت ایرانی پس از اسلام را در خراسان برافراشت.

### جایگاه ایرانیان در ساختار خلافت عباسی

عباسیان به ضربِ شمشیرِ ایرانیان خلافت را به دست آورده بودند و به یاری دیوانیان

ایرانی فرمانروایی می‌کردند، به همین دلیل در آغاز ایرانیان نقش مهمی در ساختار خلافت عباسی داشتند. این نفوذ به اندازه‌ای زیاد بود که یکی از پژوهشگران برجسته عرب صد سال نخست خلافت عباسی را «دوره نفوذ و استیلای ایرانیان بر ممالک اسلامی» نامیده است و در این باره می‌نویسد: «این دوره را دوره ایرانی نامیدیم، زیرا اگرچه خلفا و زبان و دین آن دوره عرب بوده اما از حیث سیاست و اداره امور مملکتی تحت نظر ایرانیان قرار داشته است ... وزیران و امیران و نویسندگان و حاجبان این دولت همه ایرانی بودند» (زیدان ۱۳۷۲، ۷۴۹). البته این پژوهشگر درباره جایگاه ایرانیان کمی بزرگنمایی کرده و نقش عرب‌ها را نادیده گرفته است، با این همه تردیدی نیست که ایرانیان به مقام‌های مهمی دست یافتند و ساختار دولت عباسی به شدت از دولت ساسانی تأثیر پذیرفت.

وزارت مهم‌ترین مقامی بود که در دوره عباسی پایه‌گذاری شد و بیشتر پژوهشگران آن را الگوبرداری از دولت ساسانی می‌دانند. وزیر پس از خلیفه دومین فرد قدرتمند در ساختار دولت عباسی بود و اختیارات گسترده‌ای در اداره دولت داشت. نخستین کسی که در تاریخ اسلام وزیر نامیده شد فردی ایرانی به نام ابوسلمه حفص بن سلیمان معروف به ابوسلمه خلیل بود که در زمان سفاح «وزیر آل محمد» خوانده می‌شد. بعدها بزرگان ایرانی و عرب مقام وزارت را به دست آوردند، با این همه نامدارترین وزیران دوره عباسیان از دو دودمان ایرانی برمکیان و سهل بودند.

برمکیان از دودمان‌های ریشه‌دار ایرانی بودند که در دوره ساسانی در معبد بودایی بلخ خدمت می‌کردند (برای اطلاعات بیشتر درباره آیین بودایی و معبد نوبهار به کتاب سوم این مجموعه مراجعه کنید). برمک نیای این خاندان در دوره امویان مسلمان شد و خالد پسر او از جمله ایرانیان هوادار جنبش عباسی بود. خالد پس از پیروزی عباسیان به مقام‌های مهمی در دولت عباسی دست یافت و از نزدیکان منصور (۱۳۶-۱۵۸ ه.ق) دومین خلیفه عباسی بود، ولی اوج قدرت و نفوذ برمکیان در دوره یحیی پسر خالد برمکی بود. یحیی در دربار عباسی مورد توجه بسیار قرار گرفت به طوری که مهدی (۱۵۸-۱۶۹ ه.ق) سومین خلیفه عباسی تربیت پسرش هارون را به او سپرد. خالد نقش مهمی در به خلافت رسیدن هارون‌الرشید داشت (طبری ۱۳۸۰، ج ۱۲، ۵۲۰۲) و با آغاز خلافت هارون‌الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ه.ق) قدرت برمکیان به اوج خود رسید. یحیی و پسرانش فضل و جعفر تا سال ۱۸۷ ه.ق مقام وزارت را در اختیار داشتند و خلافت عباسی را به اوج قدرت و شکوفایی خود رساندند، ولی ناگهان هارون‌الرشید بر این دودمان خشم گرفت و آن‌ها را از میان برداشت (برای اطلاعات بیشتر به کتاب برمکیان نوشته لوسین بووا مراجعه کنید).

پسران سهل دیگر دودمان ایرانی بودند که به مقام وزارت رسیدند. سهل پسر زادن فرخ از زرتشتیان شهر سرخس در خراسان بود که در زمان هارون‌الرشید به بغداد رفت و مورد توجه یحیی برمکی قرار گرفت. سهل و پسرانش فضل و حسن برای پیشرفت در ساختار دولت عباسی اسلام آوردند و زیر نظر برمکیان با امور دیوانی آشنا شدند. فضل بن سهل استعداد و دانش شگفت‌انگیزی داشت و به همین دلیل خیلی زود پیشرفت کرد و به مقام وزارت مأمون پسر کوچک هارون‌الرشید گمارده شد (الجهشیری ۱۹۸۸، ۱۴۸).

پس از مرگ هارون‌الرشید جنگ داخلی خونینی بین دو پسرش امین و مأمون درگرفت که به دلیل کاردانی فضل و دلاوری طاهر ذوالیمینین سردار ایرانی با پیروزی مأمون پایان یافت. مأمون (۱۹۶-۲۱۸ ه.ق) پس از اعلام خلافت در سال ۱۹۶ ه.ق، فضل را به مقام وزارت گماشت و با لقب ذوالریاستین همه امور اداری و نظامی را به او واگذار کرد (طبری ۱۳۸۰، ج ۱۲، ۵۴۷۷). فضل تا هنگام کشته شدنش در سال ۲۰۲ ه.ق قدرت واقعی را در دست داشت و مقام مأمون تشریفاتی بود. پس از این رویداد، مأمون حسن برادر فضل را جانشین وی کرد، ولی او که از توطئه‌های مأمون بیمناک بود، در سال ۲۰۳ ه.ق به بهانه بیماری از وزارت کناره‌گیری کرد.

به این ترتیب عباسیان را می‌توان شیفته وزیران کاردان ایرانی دانست که خود نماینده «جهانداری ایرانی» بودند. با این همه به نظر می‌رسد خلفای عباسی، با تأثیرپذیری از بدگویی درباریان عرب خود، همواره از قدرت‌گیری ایرانیان بیمناک بودند. به همین دلیل بیشتر ایرانیان پرنفوذ در دولت عباسی به سرنوشت تلخی دچار شدند: سفاح فرمان ترور ابوسلمه خلال را صادر کرد؛ منصور ابومسلم خراسانی را فریبکارانه به عراق کشانید و ناجوانمردانه از پای درآورد؛ هارون‌الرشید جعفر برمکی را کشت، یحیی و فضل را به زندان انداخت و دارایی برمکیان را مصادره کرد؛ مأمون نیز با توطئه‌ای ناجوانمردانه فضل بن سهل را از میان برداشت. چنان‌که خواهید خواند، همین تجربه‌های هراس‌انگیز سبب شد به تدریج برخی ایرانیان چون طاهر ذوالیمینین نگران آینده خود شوند و از دربار عباسیان دوری کنند.

#### عباسیان و جنبش‌های استقلال‌طلبانه در ایران

در دوره عباسیان، ایران‌زمین به‌ویژه خراسان ناآرام‌ترین بخش قلمرو خلافت بود و شورش‌های پردامنه‌ای در آن روی می‌داد. بیشتر این شورش‌ها با هدف پایان دادن به

فرمانروایی عرب‌ها بر ایران انجام می‌شد، ولی برخی از آن‌ها جنبه‌های دینی نیرومندی نیز داشتند و رهبرانشان در پی بازگرداندن آیین‌های دینی ایران پیش از اسلام بودند. این شورش‌ها در دو دوره زمانی شدت بیشتری گرفتند: ۱. سال‌های پس از کشته شدن ابومسلم خراسانی (۱۳۶ ه.ق)؛ ۲. شورش خرم‌دینان در اوایل سده سوم ه.ق.

منصور، دومین خلیفه عباسی، در آغاز خلافت خود ابومسلم خراسانی را به شیوه ناجوانمردانه‌ای از میان برداشت. این اقدام خشم انبوه هواداران ایرانی ابومسلم را برانگیخت و شورش‌های پرشماری در شرق ایران برپا شد. نخستین شورش را یکی از سرداران ابومسلم به نام سُنباد (سمبات) ملقب به اسپهبد فیروز رهبری کرد. او از زرتشتیان نیشابور بود و سال‌ها در کنار ابومسلم جنگیده بود، بنابراین هواداران ابومسلم از هر گروه و فرقه‌ای به او پیوستند و او در مدت کوتاهی بر نیشابور، قومس و ری فرمانروایی یافت و به سوی همدان پیشروی کرد. منصور که خطر را جدی می‌دید لشکر بزرگی را به جنگ شورشیان فرستاد. دو لشکر در راه ری به همدان با یکدیگر روبه‌رو شدند و نبرد سختی بین آن‌ها درگرفت. در فرجام این نبرد لشکریان سَنباد شکست خوردند و شصت‌هزار نفر از یارانش کشته شدند (طبری ۱۳۸۰، ج ۱۱، ۴۷۱۵).

با وجود پیروزی نیروهای خلیفه اوضاع خراسان همچنان ناآرام ماند و منصور ناچار شد پسرش مهدی را برای سرکوب شورشیان به خراسان بفرستد. در حدود سال ۱۵۰ ه.ق شورش بزرگی در هرات به رهبری مردی به نام استادسیس آغاز شد. استادسیس از زرتشتیان خراسان بود که خود را موعود (سوشیانس) دین زرتشتی می‌دانست و در پی آن بود که کیش کهن زرتشتی را با بعضی اصلاحات بار دیگر فراگیر کند (خضری ۱۳۸۴، ۴۰). شورش استادسیس به سرعت در خراسان و سیستان گسترش یافت و شورشیان چندین بار لشکریان خلیفه را شکست دادند، ولی سرانجام پس از ماه‌ها نبرد خونین شکست خوردند. تاریخ‌نویسان مسلمان گزارش کرده‌اند که در این نبردها بیش از هفتاد هزار نفر از یاران استادسیس کشته شدند و چهارده هزار نفر از اسیران ایرانی نیز سر بریده شدند (طبری ۱۳۸۰، ج ۱۱، ۴۹۵۲).

در سال ۱۵۹ ه.ق یکی دیگر از سرداران ابومسلم به نام هاشم بن حکیم با لقب مقنع (نقابدار) در نزدیکی مرو سر به شورش برداشت. او ادعای پیامبری می‌کرد و به تناسخ اعتقاد داشت. وی دژ سَنام در نزدیکی بخارا را پایگاه جنبش خود قرار داد و به پیروانش دستور داد در مخالفت با عباسیان جامه‌های سپید به تن کنند. سپیدجامگان مقنع سال‌ها با لشکریان خلیفه جنگیدند، ولی سرانجام در سال ۱۶۳ ه.ق شکست

خوردند و دژ سنام پس از محاصره‌ای طولانی به تصرف لشکریان خلیفه درآمد (دانیل ۱۳۸۹، ۱۵۴). پس از این رویداد شورش‌های بزرگ در خراسان پایان یافت، ولی این منطقه به دلیل ستمگری فرمانداران عباسی همواره ناآرام بود به طوری که هارون‌الرشید قدرتمندترین خلیفه عباسی ناچار شد خود به خراسان لشکرکشی کند.

طبرستان از دیگر مناطقی بود که به شدت در برابر عباسیان ایستادگی می‌کرد. لشکریان خلیفه در سال ۱۴۲ ه.ق با نیرنگ وارد طبرستان شدند و با حمله‌ای غافلگیرانه اسپهبد خورشید واپسین پادشاه دودمان دابویه را شکست دادند و این دولت ایرانی را برانداختند. با وجود این پیروزی، رفتارهای ستمگرانه گماشتگان خلیفه مایه خشم مردم طبرستان شد و آن‌ها با همکاری و نداد هر مز یکی از فرمانروایان ایرانی منطقه سر به شورش برداشتند. مردم در بخش‌های گوناگون طبرستان در یک روز بر گماشتگان و لشکریان خلیفه شوریدند و آن‌ها را قتل‌عام کردند. کار به جایی رسید که «زنان شوهران [عرب] را از ریش گرفته بیرون می‌آوردند و به کسان او سپرده گردن می‌زدند»، به این ترتیب «به یک روز طبرستان از اصحاب خلیفه خالی شد» (ابن اسفندیار ۱۳۶۶، ۱۸۳). مهدی سومین خلیفه عباسی چندین بار لشکر به طبرستان فرستاد، ولی سرداران عباسی با وجود کشتار و ویرانگری بسیار نتوانستند اوضاع را آرام کنند و طبرستان یکی از کانون‌های بحرانی برای دولت عباسی باقی ماند.

در اوایل سده سوم ه.ق جنبش‌های استقلال‌طلبانه ایرانیان اوج گرفت و سه جریان سیاسی ایرانی به رهبری سه تن قدرت خلافت عباسی را به چالش کشیدند: بابک خرّم‌دین در آذربایجان، مازیار (مایزدیار) پسر کارن در طبرستان، و طاهر ذوالیمینین در خراسان. خرّم‌دینان یکی از گروه‌های دینی ایران بودند که باورهایشان در اندیشه‌های مزدک اصلاحگر پرآوازه ایران باستان ریشه داشت، هرچند برخی باورهای غیرایرانی چون تناسخ نیز بین آن‌ها رواج یافته بود. تاریخ‌نویسان مسلمان خرم‌دینان را سرخ‌جامگان (محمره) نیز نامیده‌اند که به احتمال زیاد اشاره به رنگ جامه آنان دارد. متأسفانه سرآغاز جنبش خرم‌دینان روشن نیست، زیرا تاریخ‌نویسان مسلمان به تفاوت جنبش‌های ایرانی چندان دقت نکرده‌اند، با این همه به نظر می‌رسد خرم‌دینان نیز از گروه‌هایی بودند که به خونخواهی ابومسلم برخاستند و گزارش‌هایی از شورش آن‌ها در خراسان، اصفهان و گرگان وجود دارد (صدیقی ۱۳۷۲، ۲۷۰).

بابک خرم‌دین رهبر بزرگ‌ترین خیزش خرم‌دینان برضد عباسیان بود. او دژ بَد در آذربایجان را پایگاه خود قرار داد و دوره‌ای طولانی از جنگ و کشمکش با لشکریان

عباسی آغاز شد. بابک و سرخ‌جامگانش حدود ۲۲ سال (بین سال‌های ۲۰۱ و ۲۲۲ ه.ق) بزرگ‌ترین کابوس خلفای عباسی بودند و بارها لشکریان آن‌ها را شکست دادند. معتصم بالله (۲۱۸-۲۲۷ ه.ق)، برادر و جانشین مأمون که در کار بابک درمانده بود، لشکر بزرگی از غلامان تُرک گرد آورد و آن‌ها را به فرماندهی سرداری ایرانی به نام خیدربن کاوس ملقب به افشین به جنگ بابک فرستاد. بابک خود در نامه‌ای به امپراتور روم شرقی نوشته بود که معتصم حتی خیاط و آشپز خویش را نیز به جنگ او فرستاده است (طبری ۱۳۸۰، ج ۱۳، ۵۸۵۹). حدود سه سال جنگ‌های خونین و نفسگیری بین لشکریان خلیفه و خرم‌دینان جریان داشت که به تدریج توان خرم‌دینان را کاهش داد، زیرا معتصم پیاپی تدارکات و نیروی نظامی تازه‌نفس برای افشین می‌فرستاد. سرانجام دژ بد به دست لشکریان خلیفه افتاد و بابک نیز دستگیر شد.

بابک را روز ۳ صفر ۲۲۳ ه.ق با تشریفات ویژه‌ای سوار بر فیل به شهر سامرا آوردند. به فرمان خلیفه، نخست پاها و دست‌های بابک را بریدند، سپس شکم او را دریدند و سرانجام سر از تنش جدا کردند. پیکر پاره‌پاره بابک را نیز در شهر آویزان کردند (همان، ۵۸۵۶) (برای اطلاعات بیشتر درباره بابک به کتاب بابک خرم‌دین دلاور آذربایجان نوشته سعید نفیسی مراجعه کنید).

همزمان مازیار نیز در طبرستان بر خلیفه عباسی شورید و شایع شد که بابک و مازیار با یکدیگر نامه‌نگاری کرده‌اند. معتصم سرکوب مازیار را به طاهریان سپرد و آن‌ها مازیار را دستگیر کردند و به سامرا فرستادند. معتصم فرمان داد مازیار را به شدت تازیانه بزنند و او را وادار به اعتراف برضد افشین کنند. مازیار پس از شکنجه‌های بسیار گفت: «من و افشین خیدربن کاوس و بابک هر سه از دیرباز عهد و بیعت کرده‌ایم و قرار داده بر آن‌که دولت از عرب بازستانیم و ملک و جهانداری با خاندان کسروی‌ان (ساسانیان) نقل کنیم.» (ابن اسفندیار ۱۳۶۶، ۲۲۰) مازیار اندکی بعد بر اثر شکنجه جان سپرد و پیکر او را نیز کنار پیکر بابک آویختند (یعقوبی ۱۳۸۲، ج ۲، ۵۰۳).

معتصم پس از مازیار به سراغ افشین رفت و او را به بهانه نافرمانی و بی‌دینی دستگیر کرد. افشین زندانی شد و آن‌قدر به او گرسنگی دادند که جان سپرد، سپس پیکر او را به دار آویختند و پس از مدتی پیکر و دار را یکجا سوزاندند و خاکستر او را در رود دجله ریختند (طبری ۱۳۸۰، ج ۱۴، ۵۹۴۹).

سرنوشت هولناک این سه سردار ایرانی دو نتیجه مهم داشت: نخست آن‌که نشان داد دین اسلام چنان در ایران ریشه‌دار شده که خیزش‌های استقلال‌طلبانه‌ای که ماهیت